

❖ خوار نگرود کسی که نیکو بیندیشد.<sup>۱</sup>

حضرت علی علیه السلام

ما به ترس هایمان عادت کرده ایم، شاید هم به خودمان. اندکی بدون تعارف با خودمان حرف بزنیم. البته نه مثل همیشه که برای خودمان کف می زنیم و از خودمان ابر قهرمان می سازیم. این بار اندکی انصاف به خرج دهیم!

ما نه فقط به خودمان به عادت هایمان نیز عادت کرده ایم. گمان می کنیم که اگر برای لحظه ای از جایی که نشستیم برخیزیم، دیگری جایمان را خواهد گرفت. درست مثل کسی می مانیم که پس از عبور از کوچه ای سرد، به خانه می رود و کنار بخاری جا خوش می کند. ترس از سرما باعث می شود که ما همان جا پا بست کنیم و چرتی دلچسب را کنار بخاری تجربه کنیم.

آیا شما از این که از منطقه امن خود خارج شوید، نمی ترسید؟ بگذارید داستانی برایتان تعریف کنم: «پسرکی، از والدینش چهارتا ماهی به عنوان هدیه تولد دریافت کرد. او بسیار آن ها را دوست می داشت و هر شب موقع خواب ماهی های خوش رنگ و زیبا را می دید که در تنگ بلورین و کوچک خود شنا می کنند. روزی متوجه شد که آب داخل تنگ کمی کدر و تیره شده است. مادرش برای او توضیح داد که باید آب ظرف را عوض کند و ظرف را خوب بشوید. او از دوستش شنیده بود که برای این کار خوب است، وان حمام را پر از آب کند و ماهی ها را در آن رها کند و سپس ظرف را بشوید. او همین کار را کرد، وقتی تنگ را خوب شست به سراغ ماهی ها رفت. با تعجب دید که ماهی در وان به آن بزرگی گوشه ای جمع شده اند و در یک دایره کوچک دور خودشان می چرخند. با عجله به سراغ مادرش رفت و مادرش را پیش ماهی ها آورد و پرسید: «چرا

ماهی ها با اینکه یک عالمه جا دارند، فقط در گوشه ای شنا می کنند؟» مادر پاسخ داد: «چون نمی دانند در وان حمام هستند؛ آن ها خیال می کنند، هنوز در تنگ قبلی هستند. همان جایی که همیشه بوده اند.»

ما هم مثل همان ماهی ها هستیم که در تنگ کوچک ذهن خود جاخوش کرده ایم و تصورمان از دنیای خودمان به اندازه شعاع دید خودمان است. دوستی می گفت در اوایل جنگ مجبور بودیم، مناطقی را که در معرض هجوم دشمن بود، تخلیه کنیم. پیرمردی در یکی از روستاها حاضر به خروج از روستایش نمی شد. انگار از کودکی حتی یک بار هم از روستا بیرون نرفته بود، وقتی به ناچار همراه ما به شهر آمد؛ با شگفتی از ما پرسید: «اینجا آخر دنیا است؟» برای خیلی از ما هم چنین است، وقتی فقط در مربع ذهن خود و در چار گوشه ای از آن جا کنیم، هرگز تغییر نخواهیم کرد. ما همیشه دوست داریم، هر چیز شسته و رفته و قابل پیش بینی و مطمئن باشد. از همین روست که به خودمان می گوئیم: «مگر چه اشکالی دارد؟ خیلی هم خوب است. اصلاً می دانید چیست؛ سری که درد نمی کند دستمال نیاز ندارد.»

و اما من سرم درد می کند. شما چگونه اید؟ آیا شما هم احساس نمی کنید سردرد دارید؟

سرزمین امن هر کس خاص خود اوست. شاید همان دایره کوچکی باشد که ماهی ها هم در آن شنا می کردند. منطقه امن ما براساس بایدها و نبایدهایمان شکل گرفته است. با خودمان صادق باشیم؛ آیا ما به ترس هایمان عادت نکرده ایم؟ ❖

پی نوشت

۱. «ما ذلَّ من أحسن الفكر» به نقل از حرف های فیروزه ای. گزینش و ترجمه حسین سیدی ساروی. کانون اندیشه جوان، ص ۲۹.
۲. دی آنجلس، باربارا. ۱۳۸۹. رازهای درباره زندگی، ترجمه هادی ابراهیمی، چاپ ششم، نسل نواندیش، ص ۱۰۰.



رازسروش



# شعاع چیه زندگی شما ست؟

❖ محمدعلی شامانی ❖

